**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010228**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

یک سری مثال‌هایی را برای اصل مثبت که استصحاب درش جاری هست به جهت این‌که ملازمه برای اعم از ظاهر و واقع هست و تفکیک بین لازم و ملزوم در مرحلۀ حکم ظاهری هم به نظر عرف صحیح نیست، در کلمات آقایان وارد شده. کلام حاج آقا هست، در کلام آقای شهیدی هست، حالا بعضی‌هایش تکراری است، بعضی جاها تکراری است، حالا من مجموع این چیزها را عرض می‌کنم.

یکی از، بحث حاج آقا من در کتاب نکاح مراجعه کردم، احتمالاً جای دیگر هم باید باشد، ولی کتاب نکاح، جلد ۲۳، صفحۀ ۷۲۰۷، با این شماره‌گذاری‌هایی که در چیز کامپیوتری هست. درس شماره ۸۵۸ تا ۸۶۷ است. شمارۀ درس را بخواهید.

یکی از مثال‌ها استصحاب بقای جعل، استصحاب عدم نسخ که بازگشتش به این هست استصحاب بقای جعل خب یک مشکل در موردش وجود دارد که جعل خودش که به تنهایی منشاء اثر نیست. حکم عقل به لزوم امتثال برای مجعول هست، پس استصحاب بقای جعل به چه دردی می‌خورد؟ مطرح کردند که استصحاب بقای جعل عرفاً اثبات مجعول را می‌کند. چون بین بقای جعل و بقای مجعول در حکم ظاهری ملازمه هست. یعنی اگر شارع گفتش که جعل حج برای مستطیع هنوز ادامه دارد و این حکم نسخ نشده نتیجه‌اش این هست که اگر مستطیع خارجاً تحقق پیدا کرد حکم ظاهری به وجوب حج هم فعلی بشود. فعلیت حکم با تحقق موضوع فرع برای اعم از حکم واقعی و حکم ظاهری است. یعنی اگر حکم به استصحاب هم ثابت بشود که جعل باقی است، با تحقق موضوع حکم هم فعلی می‌شود به نظر عرف. نمی‌شود شارع مقدس بگوید جعل موجود است ولی با تحقق موضوع آن حکم فعلی نشود. این یک مورد.

مورد دیگر آن شبهه‌ای که مرحوم آقای خویی در استصحاب، تعارض بین استصحاب بقای مجعول و استصحاب عدم جعل دارند آن شبهه عدم جعل الزائد. آن شبهه یک پاسخی ممکن است شخصی به آن بدهد که جعل به خودی خود موضوع حکم عقل به لزوم امتثال نیست. بنابراین استصحاب عدم جعل زائد، جعل وجوداً و عدماً خودش مستقیماً موضوع نیست، بنابراین استصحاب عدم جعل زائد فایده ندارد. خب جوابش با همین بیانی که عرض کردم جواب این اشکال مطرح می‌شود که نه درست است جعل مستقیماً موضوع برای حکم عقل نیست، ولی استصحاب جعل، استصحاب مجعول را به دنبال می‌آورد. استصحاب عدم جعل زائد هم استصحاب عدم مجعول زائد را به دنبال می‌آورد. حالا در آن مثال معروفی که هست فرض کنید که زن که از حیض پاک شده ولی هنوز غسل نکرده، ما نمی‌دانیم در حد فاصل بین طهر از حیض و اغتسال مثلاً حرمت مباشرت دارد یا حرمت مباشرت ندارد. استصحاب بقای حرمتی که در حالت وجود دم حیض بوده آن استصحاب را آقای خویی معارض می‌گیرند با استصحاب عدم جعل حرمت برای این فترت. نمی‌دانیم حرمت مباشرت. حرمت مباشرت اصلش یک امری هست که مسبوق، از اوّل که نبوده، ازلی که نیست. حرمت مباشرت را که شارع جعل کرده، این جعل نسبت به زمانی که دم موجود است ما می‌دانیم شارع جعل کرده. نمی‌دانیم نسبت به فترۀ پاک شدن از دم حیض تا اغتسال موجود هست یا موجود نیست؟ استصحاب عدم جعل حرمت برای این فترت می‌کنیم. این استصحاب عدم جعل زائد فائده‌اش چی است؟ فایده‌اش این است که خارجاً وقتی ای فترت حاصل بشود، خارجیت پیدا کند حکم تحریم فعلی نشود. جعل یک امری است از اوّل بوده. ولی در مورد هر زن وقتی آن شرطش که این فترت هست، در این شرط می‌گوییم فعلی نمی‌شود.

شاگرد: آقای خویی استصحاب عدم ازلی را خودشان قبول دارند؟

استاد: این اصلاً استصحاب عدم ازلی نیست. آقای خویی قبول دارند ولی این استصحاب عدم ازلی نیست. این نکته را من یک توضیح بدهم حالا که گفتید. بحث استصحاب عدم جعل ربطی به استصحاب عدم ازلی ندارد. استصحاب عدم ازلی، استصحاب به مفاد کان ناقصه است، نه استصحاب به کان تامه. استصحاب عدم ازلی در جایی هست که ما مثلاً می‌گوییم این زن قبل از این‌که وجود پیدا کند قرشیه نبوده است، و الآن کما کان. استصحاب این قضیۀ لیس ناقصه. لم تکن هذه المرئة بقرشیة قبل وجودها و الآن کما کان. جایی که اثر برای این قضیۀ کان ناقصه است. قرشیه بودن وقتی اثر داشته باشد ما با استصحاب عدم قرشیت اثری که برای قرشیت هذه المرئة هست نفی می‌کنیم. ولی اگر اثر برای این مطلب نباشد، من نذر کردم که اگر بچه برایم به دنیا آمد درهمی صدقه بدهم. خب می‌گویم بچه دیروز که به دنیا نیامده بود، امروز نمی‌دانم بچه به دنیا آمده یا نیامده؟ استصحاب عدم تولد بچه می‌کنم. اینجا به نحو کان تامه است. یعنی قبلاً بچه نبود، الآن نمی‌دانم بچه هست یا بچه نیست. این استصحاب هیچ شکی ندارد. این استصحاب عدم ازلی نیست. کما این‌که مثلاً فرض کنید استصحاب برائت اصلیه که آقایان تعبیر می‌کنند. می‌گویند قبلاً من ذمه‌ام مشغول به تکلیف نبود، الآن نمی‌دانم ذمه‌ام مشغول به تکلیف هست یا ذمه‌ام مشغول به تکلیف نیست، این استصحاب عدم ازلی نیست. بله اگر من اینجور بگویم که من قبل از این‌که به دنیا بیایم ذمه‌ام مشغول به تکلیف نبود. نمی‌دانم بعد از به دنیا آمدنم ذمه‌ام مشغول شده یا مشغول نشده، این درست است.

شاگرد: اگر این ؟؟؟

استاد: نه، عدم ازلی باید اشکالش اشکال جایی هست که کان ناقصه باشد. یعنی شبهه‌ای هم که در استصحاب عدم ازلی هست آن این است که آیا مفاد سالبه به انتفاء موضوع عرفی است یا عرفی نیست. کسانی که استصحاب عدم ازلی را انکار می‌کنند بحثشان این هست که ما یقین به نحو سالبه به انتفاء موضوع عقلاً داریم، عرفا نداریم. و در استصحاب تحقق یقین و شک عرفاً باید باشد نه عقلاً. آنها همه در جایی هست که به نحو کان ناقصه، یعنی یک موضوعی هست این موضوع حکمی بر آن بار می‌شود، قبل از تحقق این موضوع می‌گوییم این حکم نبوده است. ولی اگر استصحاب ما اصلاً موضوع حکم ندارد، به نحو کان تامه است. جعل، جعل خودش یک پدیده‌ای است دیگر. می‌گوییم این پدیده یک زمانی که قبل از این‌که حضرت رسول صلوات الله علیه دین را بیاورند از ناحیۀ خداوند جعلی نبوده است دیگر، نمی‌دانیم این شیء را پیامبر جعل کرده است یا جعل نکرده است، تحریم برای آن قسمت متیقن را جعل کرده، ولی تحریم برای آن فترت بین نقاء از دم حیض و اغتسال را نمی‌دانیم جعل کرده یا جعل نکرده، استصحاب عدم می‌کنیم. این ربطی به استصحاب عدم ازلی ندارد. ولی بحث این است که این تحریم، جعل تحریم خودش بنفسه فایده ندارد. جعل تحریم باید به تحریم بالفعل بیانجامد. و تحریم بالفعل وقتی. نمی‌دانیم فرض کنید که در رضاعی که حرمت می‌آورد فلان چیز شرط هست یا شرط نیست. در نتیجه نمی‌دانیم این تحریم رضاعی حاصل شده است یا حاصل نشده است. می‌گوییم شارع مقدس نمی‌دانیم، جایی که شبهه، شبهۀ حکمیه باشد، نمی‌دانیم با ۱۰ بار شیر دادن تحریم حاصل می‌شود یا باید ۱۵ بار باشد. ما می‌گوییم شارع مقدس تحریم رضاعی را نمی‌دانیم در جایی که ۱۰ بار هست جعل کرده است یا جعل نکرده است. استصحاب عدم جعل تحریم برای ۱۰ بار شیر دادن. چون این خود جعل که اثر ندارد. باید بگوییم تحریم فعلی نیست. بحث سر این هست که فعلیت و جعل همچنانی که در مرحلۀ واقع ملازمه دارند، در مرحلۀ ظاهر هم ملازمه دارند. نمی‌شود گفت شارع مقدس جعل را محقق کرده است یا جعل را معدوم کرده است ظاهراً، یا محقق کرده است ظاهراً ولی مجعول را محقق نکرده باشد ظاهراً. یعنی بین جعل و مجعول نفیا و اثباتاً ملازمۀ واقعیه هست هیچی، ملازمۀ ظاهریه هم هست. و همین منشاء می‌شود که شبهۀ تعارض بین استصحاب عدم جعل و استصحاب بقاء مجعول مستحکم بشود. البته ما عرض می‌کردیم که به نظر ما استصحاب عدم جعل عرفی نیست. و می‌گفتیم اگر هم عرفی باشد آن را حاکم می‌دانستیم. ولی غرضم این هست که با فرض آن نمی‌خواهم همۀ نکات آن بحث را دوباره تکرار کنم، ولی این پاسخ که جعل اثر ندارد، اثر برای مجعول است این پاسخ در کلام مرحوم آقای خویی تام نیست. این هم یک مثال دیگر.

یک مثال دیگر در، این را حاج آقا دارند، می‌فرمایند روشن‌ترین مثال استصحاب، استصحاب شرط تکلیف برای اثبات تحقق، یعنی شرط مکلفٌ به برای استصحاب تحقق مأمور به هست. من قبلاً طهارت داشتم، وضو داشتم، نمی‌دانم هنوز وضو دارم یا وضو ندارم. وضو خودش که موضوعیت ندارد. آن چیزی که موضوعیت دارد نماز با وضو هست، نه نماز مشروط به وضو. شما استصحاب می‌کنید بقای وضو را. خب نتیجۀ استصحاب بقای وضو این هست که نمازی که می‌خوانم نماز با وضو است. این به دلیل این‌که استصحاب شرط و تحقق مشروط به شرط ملازمه برای اعم از ظاهر و واقع است. استصحاب جزء و بقای. فرض کنید به من دستور دادند که یک مجسمه بسازید. من قسمتی از مجسمه از قبل بوده. آن که مأمور به هست کل مجسمه هست. قسمتی از مجسمه از قبل بوده. من نمی‌دانم این مجسمه هنوز موجود هست، آن قسمت خاصش؟ استصحاب می‌کنم بقای آن جزء را برای این‌که اثبات کنم که با آوردن سائر اجزاء کل تحقق پیدا می‌کند. استصحاب بقای جزء برای اثبات تحقق کل. استصحاب بقای شرط برای اثبات تحقق مشروط. استصحاب بقای عدم المناع برای تحقق آن ممنوع. و همینجور اینها.

شاگرد: مقتضي؟

استاد: حالا آن مقتضي و مقتضیٰ اینجور نیست. این این مثال‌ها.

یک مثال دیگری که اینجا هست در بحث استصحاب تعلیقی است. حالا اینها البته این قبل از این، این نکته را هم عرض بکنم، استصحاب بقای شرط اثبات می‌کند تحقق مشروط را. البته ممکن است شخصی آنجا بگوید که مثلاً این معارض هست با استصحاب عدم المشروط. من نماز با طهارت را که قبلاً نخوانده‌ام، نمی‌دانم با خواندن این نماز، نماز با طهارت تحقق پیدا می‌کند، یا تحقق پیدا نمی‌کند. این را معارض قرار ندهید، اینجا سببی و مسببی است. استصحاب شرط نسبت به استصحاب مشروط جنبۀ سببی دارد. این است که اصل در سبب که جاری می‌شود مقدم است بر اصل در ناحیۀ مسبب. خب این مثال که مثال واضح خب روایی است دیگر. با استصحاب بقای طهارت می‌توانیم اثبات کنیم که صلاة در، حالا بقای طهارت حدثیه، خبثیه، هر کدام باشد که در روایات استصحاب وارد شده می‌توانیم اثبات کنیم که صلاة عن طهارةٍ، الصلاة فی ثوبٍ طاهر. الصلاة فی بدن طاهر، اینها حاصل شده.

یک مثال دیگر در این بحث در بحث استصحاب تعلیقی و معارضۀ با استصحاب تنجیزی مطرح هست. خب آن مثال معروف استصحاب تعلیقی که عنب هنگامی که حالت عنبیت داشت می‌گوییم اذا غلیٰ ینجس. نمی‌دانیم در حالت ذبیبیت این اذا غلیٰ ینجس هنوز موجود هست یا موجود نیست؟ استصحاب بقای این قضیۀ تعلیقیه شده. خب این استصحاب بقای قضیۀ تعلیقیه معارض دانسته شده با یک استصحاب تنجیزی. می‌گویند این ذبیب قبل از غلیان نجاست نداشته است. نمی‌دانیم با غلیان نجاست پیدا می‌کند، یا نجاست پیدا نمی‌کند. طهارت ذبیب قبل از غلیان را استصحاب می‌کنیم. از آن طرف استصحاب اذا غلیٰ ینجس را می‌توانیم جاری کنیم. خب اینجا یک اشکالی مطرح شده که برای این‌که اصل این تعارض اصلاً شکل بگیرد گفتند اثر برای آن تحقق الجزاء است. یعنی آن قضیۀ تعلیقیه خودش اثر ندارد، نجاست هست که اثر دارد. اذا غلیٰ ینجس که ملازمۀ بین غلیان و نجاست هست این ملازمه اثر ندارد. آن که اثر هست برای آن نجاست است که جزاء الماء است.

شاگرد: نجاست خودش اثر است، مگر اثر نیست؟

استاد: نجاست جزا است. اذا غلیٰ ینجس بحث سر این هست که آن چیزی که تأثیر دارد یعنی فایده‌بخش هست، وقتی نجاست را شارع مقدس گفت موجود است خب فایده دارد. ولی اذا غلیٰ ینجس خودش مستقیماً فایده ندارد. اذا غلیٰ ینجس نتیجه‌اش این می‌شود وقتی غلیان در خارج. ببینید اذا غلیٰ ینجس قبل از غلیان هم موجود است. این قضیۀ اذا غلیٰ ینجس یک قضیه‌ای هست که از قبل بوده. یعنی قضیۀ شرطیه صدقش به تحقق شرط نیست، قبل از تحقق شرط هم این صادق است. خب اذا غلیٰ ینجس این خودش فایده‌بخش نیست. فایده‌اش بر این هست که وقتی غلیان تحقق پیدا کرد نجاست فعلی می‌شود، نجاست که فعلی شد آن نجاست فعلیه را باید ازش اجتناب کرد. خب اینجا جواب دادند که لازمۀ حکم ظاهری به تحقق ملازمه، تحقق جزاء عند تحقق الشرط هست. یعنی این ملازمه بین این قضیۀ شرطیه و تحقق الجزاء عند تحقق الشرط، این ملازمه فقط ملازمۀ واقعیه نیست. ظاهراً هم اگر اذا غلیٰ ینجس صادق باشد، اگر شارع گفت بگو اذا غلیٰ ینجس هنوز موجود است، اذا غلیٰ ینجس فقط مربوط به حالت عنبیت نیست، حالت ذبیبیت هم همچون حالت عنبیت این ملازمه درش صادق هست، اذا غلیٰ ینجس در موردش وجود دارد نتیجه‌اش این می‌شود در مورد ذبیب هم وقتی غلیان تحقق پیدا می‌کند نجاست حاصل می‌شود. پس بنابراین آن تعارضی که اینجا تصویر شده بود مستحکم می‌شود. از یک طرف لازمۀ اذا غلیٰ ینجس این هست که با غلیان نجاست حاصل شود. از آن طرف استصحاب بقای طهارت قبل از غلیان اقتضاء می‌کند که اینجا با غلیان طهارت باقی باشد. که خب حالا آن را چجوری حل می‌کنیم آن بحث صحیح مسببی و از آن بحث‌ها هست. بحث این است که اصل تثبیت تعارض مبتنی بر همین نکتۀ این هست که اثر برای اعم از واقع و ظاهر است. ملازمه برای اعم از ظاهر و واقع است. این هم یک مثال. البته این هم، این در واقع این شبیه همان مثال جعل و مجعول است. یعنی از جهت روحی با آن یکی است. چون جعل حقیقتش همین است دیگر. ما می‌خواهیم یک قضیۀ شرطیه را محقق کنیم. می‌گوییم شرطیه وقتی محقق می‌شود با تحقق شرط جزا باید فعلی بشود.این اصلش همین است. یعنی این با آن مثال قبلی ولو در دو تا بحث مختلف مطرح شدند ولی روحاً اینها یکی هستند. این هم مثال.

البته من تصور می‌کنم همۀ این مثال‌ها و مثال متضایفین که در کلام مرحوم آخوند وارد شده مصادیق یک عنوان جامع دیگری هستند. آن عنوان جامع این هست که استصحاب دو تا عنوان انتزاعی، یعنی جایی که مستصحب ما یک عنوان انتزاعی باشد اثر برای عنوان انتزاعی دیگر باشد. این دو تا عنوان انتزاعی که هر دو از یک شیء واحد انتزاع می‌شوند. یا بفرمایید استصحاب عنوان انتزاعی برای ترتیب اثر منشاء انتزاع. جایی که منشاء انتزاع اثر داشته باشد ما عنوان انتزاعی را می‌خواهیم استصحاب کنیم برای این‌که آن اثر منشاء انتزاع را بار کنیم یا بر عکس. استصحاب منشاء انتزاع برای ترتیب اثر عنوان انتزاعی. اینها بین عنوانین انتزاعیین لشیءٍ واحد. و آن عنوان انتزاعی و منشاء انتزاع که اینها بینشان ملازمه هست، این ملازمه فقط در واقع نیست. ملازمه در ظاهر هم هست. بنابراین این ۳ چیز، منشاء انتزاع و دو تا عنوان انتزاعی که داریم، یکی از اینها اگر استصحاب بشود آن دو تای دیگر محقق می‌شوند، ظاهراً. چون ملازمۀ ظاهریه وجود دارد. ببینید ما در واقع استصحاب جعل برای تحقق مجعول. جعل منشاء انتزاع مجعول است. مجعول به خاطر جعل اصلاً ایجاد شده. اثر برای مجعول است عرفاً، ولی ما استصحاب بقای جعل را می‌خواهیم بکنیم. چرا استصحاب بقای جعل فایده‌بخش هست؟ چون با استصحاب بقای جعل، مجعول ظاهراً محقق می‌شود و مجعول که عنوان انتزاعی است. و مجعول که محقق شد اثری که بر این عنوان انتزاعی است بار می‌شود.

در مورد قضیۀ تعلیقیه و قضیۀ فعلیه، ما قضیۀ تعلیقیه را یک موقع منشاء انتزاع تصویر می‌کنیم، یک موقعی خود آن قضیۀ تعلیقیه و قضیۀ فعلیه هر دو را عنوان انتزاعی از شیء واحد بگیریم، هر دو را معلول می‌گیریم. حالا من در آن بحث توضیح دادم این‌که در همان بحث استصحاب تعلیقی که آیا این منشاء انتزاع هست یا خودش هست و امثال اینها، توضیحاتی آنجا مراجعه کنید.

ما ممکن است بگوییم که استصحاب قضیۀ تعلیقیه و استصحاب قضیۀ فعلیه این هر دوشان عنوان انتزاع‌هایی هست که از یک شیء واحد انتزاع می‌شوند. وقتی از شیء واحد انتزاع می‌شوند ملازمه همچنان که در حکم واقعی هست در حکم ظاهری هم هست. متضایفان هم اصلاً همین‌هاست. آن جور که مرحوم آقای روحانی هم تذکر دادند متضایفان عنوان‌هایش مختلف است، ولی منشاء انتزاع واحد دارند. تحتیت این زمین نسبت به سقف و فوقیت سقف نسبت به این زمین این دو تا عنوان از یک شیء واحد انتزاع شده. از یک خصوصیت واقعیه‌ای که بین این زمین و سقف وجود دارد انتزاع شده. و این خصوصیت واقعیه واحد است. ولو دو تا عنوان تحتیت و فوقیت ازشان انتزاع می‌شوند. علتی هم که عرف بین اینها ملازمه می‌بیند آن این است که ولو در عالم ذهن و در عالم عنوان‌گیری اینها متفاوت‌اند. ولی از یک واقعیت عینی وُحدانی ناشی شده‌اند. همین باعث می‌شود که عرف تفکیک بین تحتیت و فوقیت را در عالم تنزیل هم نپذیرد. عرض کردم مثلاً بنوت و نبوت نمی‌شود شارع مقدس بگوید شوهر مرضع پدر مرتضع هست، ولی مرتضع پسر شوهر مرضع نیست. این تفکیک عرفاً صحیح نیست. به دلیل اینکه اینها اصلش از یک علقۀ واقعی که در آن ارتضاع حاصل می‌شود ناشی شده. یک چیزی وحدانی است از آن شیء واقعی، آن امر واقعی عنوان ابوت شوهر مرضع انتزاع شده، و عنوان بنوت که طبیعتاً ملازمه هست با انتزاع عنوان بنوت مرتضع.

شاگرد: شوهر بودن را شارع اثبات نمی‌کند

استاد: نه ابوت. ما به شوهر بودن کار نداریم.

شاگرد: عنوان را که شارع اثبات نمی‌کند، فقط می‌گوید احکامش را بار کند.

استاد: بله، حکمش را بار کند، ولی چه ارتباطی به بحث ما دارد؟

شاگرد: مثلاً می‌گوییم متضایفین می‌تواند بگوید این پدر هست ولی نمی‌تواند بگوید که این پدر هست ولی آن پسر نیست. شارع اینجوری نمی‌گوید که، شارع

استاد: فرض ما این است. حالا شما می‌خواهید فرض دیگر را مطرح کنید آن ربطی به بحث ما ندارد.

شاگرد:‌ می‌گوید احکامش را بار کن، آخر استصحاب که اینجوری ما چیز می‌کنیم.

استاد: دقت کنید بحث را، فرمایش شما به عرض ما هیچ ارتباطی ندارد. این بحث تمام. ما فردا کلاس راهنما ان شاء الله ساعت ۸ صبح که خدمت شما هستیم ادامۀ همان بحث مباحث الاصول را، یک فروعی را که مبتنی بر اصل مثبت هست آن فروع را در مباحث الاصول ملاحظه بفرمایید آن فروع را ما فردا ان شاء الله در خدمت دوستان خواهیم بود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان